حجت الاسلام و المسلمین حمیدرضا مظاهری سیف دانش آموختهٔ حوزهٔ علمیه قم، پژوهشگر در حوزه اخلاق و عرفان، بنیان گذار و رئیس موسسه بهداشت معنوی است، ایشان از پیشگامان پژوهش و تألیف در حوزه مطالعاتی معنویت‌های نوظهور بوده و سال‌هاست که افکار اسفندیار رحیم مشائی را به عنوان یک جریان عرفان کاذب مورد نقد و بررسی قرار داده است. با توجه به سخنان اخیر آقای مشائی که خواسته بودند ابعاد انحرافشان مشخص شود، مصاحبه‌ای را با حجت‌الاسلام مظاهری سیف ترتیب دادیم. لازم به ذکر است ازاین محقق تا به حال کتاب هائی با عناوین: کاوشی در مبانی وشاخصه های عرفان پست مدرن ،نقدی بر اندیشه اوشو ،جریان شناسی عرفان های نوظهورو.....منتشر شده است

جریان شناسی عرفان های کاذب

اومانیسم شاخص جریان انحرافی

* گفت وگو باحجت الاسلام حمیدرضا مظاهری سیف

*** با سلام و سپاس از اینکه مصاحبه را پذیرفتید. در چند سال گذشته شما در جمع اساتید دانشگاه امیرکبیر، سمیناری برای اساتید دانشگاه علم و صنعت و سایر سخنرانی هایی که داشتید، جهت گیری آقای مشائی را به عنوان یک عرفان کاذب ارزیابی کرده اید، لطفا بفرمایید محور این انحراف چیست؟**

بنده هم سلام عرض می کنم. انحرافات مشائی که در قالب یک جریان شبه معنویت گرا یا شبه عرفانی شکل گرفته است، از سالها پیش مشخص شده بود، هنگامی که این روند شکافی را میان دولت و رهبری ایجاد کرد و ماجرای دردآور و فراموش نشدنی یازده روز پیش آمد، دیدیم که موضوع حمایت از دولت از چارچوب حفظ ارزش های نظام اسلامی و مردم فاصله گرفته است. ازاین جا بود که نقدهایی مطرح شد، تا نخبگان جامعه از تحیر خارج شوند، به همین علت معمولا این مباحث در جمع های خاص دنبال می شد و به نظر می رسد که اکنون با درخواست آقای مشائی که گفته اند انحرافات ما چیست ، زمان آن رسیده است که این انحرافات آشکارا بیان گردد و سوال جناب مشائی بی پاسخ نماند.

اساس انحراف ایشان چیزی است که با عنوان اومانیسم یا انسان گرایی از سوی ایشان و دوستانشان مطرح شده و می گویند: «اگر انسان را حذف کنید دیگر نیاز به حذف خدا نیست، خدا خودش حذف می شود.» و بر همین اساس، جایگاه خداوند در عالم، نسبت انسان با خدا، نسبت انسان با طبیعت، موضوع انسان کامل، انتظار، مهدویت و حکومت جهانی موعود نیز تحریف می شود و اساس تعالیم دینی به نوعی سوء تفسیر و تحریف دچار می گردد.

مشکل اصلی آقای مشائی این است که خدامحوری و خداگرایی اسلام و عرفان اسلامی را به انسان گرایی تبدیل کرده است. فعلا کاری با مشرکانه بودن این هستهٔ فکری انحرافی ندارم، عرضم این است که این تنهٔ اصلی شجرهٔ خبیثه ای است که زیباترین آموزه های دینی و معنوی را به تحریفی پلید می کشاند. بنابراین پایهٔ انحراف ایشان جایگزینی اولویت خداگرایی با انسان گرایی در معارف دینی است.

ایشان از خداگرایی و دین گرایی و اسلام گرایی گذشته و همنوا با استراتژیست های استکباری در باشگاه بوداپست نظیر ماکس هابرد و اروین لازلو به دوره انسان گرایی رسیده است. البته پیش از اینها اگوست کنت به این دوره رسیده بود و اکنون بیش از دو قرن است که از این حرف ها می گذرد، اما اکنون از سطح نظریات علمی فرو آمده و به استراتژی هایی تبدیل شده که امثال مشائی در حال اجرای آن هستند.

لازلو بنیان گذار باشگاه بوداپست و شبکه تغییر جهان در نظریه وحدت براساس نگره های نئوداروینی معتقد است که طبیعت یک سیستم دینامیک و پویاست، که خود سازمان گراست. پس از مراحل تکامل جسمی و زیستی که به پدید آمدن شاهکاری به نام انسان منجر شد، نوبت به تکامل اجتماعی و شعوری می رسد. در این دور از تکامل، انسان نخست در مرحله میتوس بوده و به اساطیر باور داشته است. سپس به مرحله تِئوس و خداباوری رسیده است، بعد از آن به مرحله لوگوس و خردگرایی وارد شد و اکنون در آستانهٔ ورود به مرحله هولوس است. Holos مرحلهٔ همگرایی جهانی است که در این مرحله کیهان به عنوان یک سیستم واحد که اجزای آن در هماهنگی و همسازی به سر می برند ، در حرکتی موزون با خودسازمانگری پیش می رود. (نظریه وحدت لازلو.ص۱۲) لازلو جامعه انسانی را سیستم هوشمندی فرض می کند که از قدرت اراده تعیین سرنوشت خود برخوردار است. (نظریه وحدت لازلو.ص۱۳) ماکس هابرد براساس این تئوری ها تئوری دیگری را مطرح کرده که نشان می دهد بشر با پشت سر گذاشتن چند مرحله از تکامل اکنون به مرحلهٔ انسان جهانی رسیده است. هابرد معتقد است در این مرحله انسان ها با ارتقاء شعوری و ارتباط با شعور کیهانی یا روح القدس که هر کس می تواند مستقیم با او ارتباط برقرار کند و پیام های آسمانی را در یافت نماید، به هم گرایی و تشکیل خانواده جهانی می رسند.

این خط فکری را در افکار جریان انحرافی هم می بینیم. مشائی هم همسو با این استراتژی ها در جمع سفرای کشورهای حاشیه اقیانوس هند می گوید: « وقت آن است تا خانواده بزرگ جهانی به اعتبار نزدیک شدن انسان‌ها به واسطه بزرگ‌شدن دایره وجودی آنها تشکیل شود» در این سخنان اثر از خدا و دین به عنوان عامل پیوند دهنده انسان ها نیست، بلکه تکامل و بزرگ شدن انسان است که پیوند ها را بر قرار می سازد. به این ترتیب تشکیل حکومت جهانی موعود با ظهور حضرت حجت بن‌الحسن به عنوان یک شخصیت حقیقی و گسترش توحید و اسلام تفسیر دیگری پیدا می کند.

بنابراین هسته اصلی انحرافات مشایی و حرکت او در همسویی کامل با استراتژی معنویت گرایی ابرقدرت های جهانی مبنی بر اولویت انسان‌گرایی بر خداگرایی است. البته اگر در این انحراف دقت شود، معلوم خواهد شده ، آنچه به عنوان خداگرایی مطرح می‌شود، دیگر خدایی نیست که در اسلام معرفی شده، این خدا را باید از نو شناخت و این آقایان انحرافی خدای مورد نظرشان را گاهی با کنایه و در لفافه و با استفاده از ادبیاتی نمادین معرفی کرده اند.

*** آیا موضوع اومانیسم ارتباطی با ایران گرایی و مکتب ایران هم پیدا می کند؟ اساسا چه ارتباطی بین ایران گرایی و جهان‌گرایی در افکار آقای مشائی وجود دارد؟**

آگوست کنت معتقد بود که دوره دین گرایی به پایان رسیده است و دیگر اسلام گرایی و مسیحیت گرایی و غیره پاسخ گوی نیاز انسان نیست، بلکه بشر نیازمند دینی مبتنی بر دولت- ملت است. البته نه اینکه بشر نیاز به دین ندارد او معتقد بود بشر نمی تواند بدون دین زندگی کند، بلکه باید دینی مبتنی بر اومانیسم ایجاد شود، که دولت و کشور را تقدیس کند و مردم را به انقیاد در برابر دولت وادارد و مردم را به صلح و دوستی دعوت کند، تا پایه های نظام اجتماعی حفظ شود و جامعه در انقیاد قدرت حاکمه تداوم یابد.

آنچه مشائی دربارهٔ مکتب ایرانی و ایران می گوید، دقیقا با همین جهت‌گیری هماهنگ است. او با تقدیس ایران و ذکر دانستن نام ایران، کارکرد توجیه کنندهٔ حکومت و اقتدار کشور را در یک دین اومانیستی جست وجو می کند. مشائی می گوید: «نام ایران ذکر است» و اسلام را مدیون ایران و مکتب ایران می داند. به زاویه های انحرافی توجه کنید. استاد مطهری از خدمات متقابل اسلام و ایران سخن می گفت و مشائی از وابستگی اسلام به ایران سخن می گوید.«اگرپایداری ایرانی ها نبود،امروزازحقیقت اسلام خبری نبود.معتقدم اگر ایرانی ها نبودند اساسا اسم اسلام هم باقی نمی‌ماند.»(روزنامه ایران،مورخ ۹۲/۲/۲۱).

او می گوید «دوره اسلام گرایی و دین گرایی به پایان رسیده است.» و بر اساس اومانیسم، آنچه متعلق به انسان است ارزشمند تلقی می شود. به این ترتیب افراط در ایران گرایی که با تقدیس و ستایش مذهبی همراه است، کاملا با تعالیم کنت هماهنگ می شود. دینی که به جای خدا و وحی و نبوت، کشور و دولت را در جایگاه تقدس می نشاند.

در اینجا به یک تناقض می رسیم، و آن اینکه اگر اساس کار بر انسان‌گرایی استوار شود، و ارزش های انسانی ستایش شود، کشور نمی‌تواند چندان اهمیت پیدا کند، بلکه جهان و جامعه بشری بر کشور غالب می‌شود. از همین جاست که ایران گرایی پشت سر گذاشته شده و گرایش به انسان جهانی جایگزین آن می شود. مشائی اگر چه از ایران بسیار می‌گوید اما کاملاً در آستانهٔ عبور از ایرانیت و ایران گرایی قرار دارد. نه اینکه ایران‌گرایی کار درستی است، منظورم این است، که مشائی در ایران گرایی اش ثابت و صادق نیست. بلکه در ادبیات او ایران نمادی از جهان است، مهم جهانی‌گرایی و کل جامعه بشری است و در نهایت دین اومانیستی توجیه کنندهٔ یک اقتدار غیر دینی در جهان است. چیزی که ابرقدرت ها در جست وجوی آن هستند. و تلاش می کنند نظامی از باورها و ارزش های شبه دینی برای توجیه قدرت و سلطه خود بسازند و در دنیا ترویج کنند.

مشائی در یکی از سخنانش می گوید «هر جا دل عاشقی هست ایران است.» در واقع او نسبت به این مرز و بوم تعهدی ندارد و پیش از این که خود را یک ایرانی بداند یک اومانیست در جست وجوی آرمان انسان جهانی می داند و ایران نمادی است از حکومت جهانی و نظم نوین جهانی، البته هماهنگ با مبانی و ارزش های آمریکایی، که می پندارند از دوره دین‌گرایی گذشته اند و می خواهند بر اساس انسان گرایی حکومت و جامعه جهانی را شکل دهند.

در حقیقت در منطق مشائی سه حلقه مرتبط وجود دارد که فرهنگ و ملت ایران را به سوی دین انسان گرایانه توجیه گر نظم نوین جهانی پیش می برد. سه حلقه این است، عبور از اسلام گرایی و تأکید بر مکتب ایران، عبور از ایران گرایی و تأکید بر جهانی گرایی. محور سیر در این سه حلقه، انسان گرایی است. با تفسیر انسان گرایانه از اسلام می کوشد مکتب ایرانی را توجیه کند و با تفسیر انسان گرایانه از ایران گرایی می کوشد جهانی گرایی را توجیه کند. و جهانی گرایی بر اساس انسان گرایی دقیقا ایدئولوژی سیاسی و معنوی مورد تأیید ایالات متحده و مراکز استراتژیک آنهاست که ایده های بنیادین عرفان های کاذب را تولید و صادر می کنند.

*** اگر کسی می خواست در این چند سال ارزش‌ها و باورها و نمادهای ضد دینی، ضدخداگرایی و شیطانی را در کشور ما ترویج کند، بیش از آنچه مشائی گفت و عمل کرد، نمی توانست کاری انجام دهد.**

(رک: بسوی یک دین جهانی. مظاهری سیف.۱۳۹۱)

جهانی گرایی مبتنی بر انسان گرایی به طور کلی در برابر مهدویت بر اساس باورهای شیعه قرار می گیرد، زیرا در مکتب شیعه واسلام ناب، جهان‌گرایی بر اساس اسلام گرایی است. در اندیشه مهدوی، تا وقتی انسان‌ها در برابر غیر خدا تسلیم می شوند و بر مستکبران نمی شورند، آمادگی برای ظهور منجی را ندارند، هر گاه انسان ها از انسان گرایی گذشتند و بر اساس خداگرایی تسلیم او شدند، دیگر سر تسلیم در برابر غیر او فرو نمی آورند و به این ترتیب جهان انسانی بر اساس اسلام گرایی یک پارچه خواهد شد، و ولی خدا ظهور خواهد کرد و جهانی یک پارچه لبریز از صلح و آرامش و برکت و شکوفایی را به کمک بندگان خدا خواهد ساخت.

می گویند «منظور از پایان دوره اسلام گرایی، پایان دوره طالبان‌گرایی است.» عجب! برابر دانستن اسلام گرایی با طالبانیسم به خوبی نشان دهندهٔ افکار ایشان است. تا زمانی که انسان گرایی بر خداگرایی تقدم داشته باشد، استکبار هست و تا زمانی که استکبار باشد، طالبانیسم هم هست و این تفکر استکباری است که برای حذف اسلام حقیقی و تحریف آن اسلام گرایی را برابر با طالبانیسم تعریف می کند، تا برچسبی بر چهره زیبای اسلام گرایی و خداگرایی و عبد شدن انسان در برابر خدا و نپذیرفتن سلطهٔ غیر خدا باشد.

به هر روی ادعای پایان دوره دین گرایی و اسلام گرایی نیز همسو با نگرش اومانیستی به دین است که کنت آموزش داده و ایالات متحده الگویی برای حکومت جهانی بر اساس آن طراحی کرده است. کنت ادیان را خرافه و اسطوره می دانست و معتقد بود که حذف آنها امکان ندارد، اما با نگرش اومانیستی می تواند جایگزین شود و تفسیر متفاوت برای آموزه‌های دینی پیدا شود. مشائی در این جنبه هم کاملاً پیرو کنت است. آموزه های دینی را طوری تفسیر می کند که تفاسیر سنتی از آن همچون خرافه ای رانده می شود. و مفاهیم دینی را به صورت نمادین به کار می گیرد.

*** اومانیسم مورد نظر مشائی بر انسان کامل و امام زمان تأکید دارد. آیا می توان اومانیسم را در سخنان ایشان جور دیگری تفسیر کرد؟**

اومانیسم قلمرو معنایی مشخصی دارد اگر کسی می خواهد در مورد امام زمان نظریه پردازی کند، می تواند از اصطلاحات پاکیزه استفاده کند نه اینکه به صورتی چند پهلو و شبهه ناک سخن بگوید. به طوری که کاملاً با ایدئولوژی های شبه دینی و شبه معنوی اومانیستی و استکباری سازگار درآید. گذشته از این وقتی مشائی می گوید امام دقت کنید که منظور او از این مفهوم چیست.

معمولا مدعیان دروغین و کسانی که عرفان های کاذب را ایجاد می کنند، از این شیوه استفاده می کنند که واژگان آشنا و مورد تأیید نزد مخاطب را استخدام می کنند، اما با معنای مورد نظر خودشان به کار می‌برند. و با تکرار و تلقین سعی می کنند معنای مورد نظرشان جایگزین معنای اصلی شود.

*** مشائی مجری استراتژی هایی است که اروین لازلو، باربارا ماکس هابرد و همکاران‌شان طراحی کرده اند. مشائی ایده های آنها را به زبان دینی و فرهنگی ما ترجمه کرده است و این ترجمه به قیمت تحریفات معنوی بسیاری انجام شده است.**

برداشت مشائی از امام با آنچه که یک شیعه به طور متعارف می فهمد و آن را نقشی بی بدیل می داند که هیچ کس نمی تواند جایگزین آن شود، متفاوت است. اساس تفکر شیعی این است که هیچ شخص، گروه، شورا یا دولتی نمی تواند نقش و کارکرد امام معصوم را داشته باشد. اما در افکار مشائی امام چیز دیگری است.

او در سخنانی که در جمع دولت و مدیران اجرایی کشور داشت، اعلام کرد که: نقش امام یک نقش رهبری و جامعه سازی است که قابل جایگزین است، او معتقد است که «یازده امام گذشته باید جامعه را به حدی از رشد می رساندند تا برای قرار گرفتن در دست امام زمان آماده شود، آنها فرصت پیدا نکردند که این کار را انجام دهند، برای همین امام غائب شدند، زیرا جامعه به سطحی نرسید که مأموریت امام زمان انجام شود. حالا انتظار حقیقی این است که کار ناتمام امامان را تمام کنیم، تا جامعه برای امام زمان آماده شود.» او در همان سخنرانی در تعریفی کارکردگرایانه از دولت انتظار بیان می کند که دولت انتظار دولتی است که می تواند کاری را انجام دهد که امامان نتوانستند و فرصت نکردند انجام دهند.

انحراف مشائی در مهدویت و امام شناسی دقیقا از این تفسیر غلط آغاز می شود. به این ترتیب که نقش امامت قابل جایگزینی است. به بیان دیگر اگر نگذاشتند امامان کارشان را انجام دهند، ما می توانیم این کار را انجام دهیم، اگر مأموریت یازده امام این بود که جامعه برای حکومت امام دوازدهم اماده شود و نشد، حالا دولت انتظار می تواند نقش امامان یازده گانه را ایفا کند.

پیامد بسیار انحرافی تر این ایده این است که با این ادعا پس از اینکه دولت انتظار احساس کرد، کار ناتمام یازده امام گذشته را انجام داده و تمام کرده است، در مورد ایفای نقش به جای امام دوازدهم چه ادعایی خواهد کرد؟ بله، بررسی سخنان مشائی در مورد امام زمان و امامت نشان می دهد که نگرش ایشان به این مفاهیم بر اساس تفکر شیعه نیست.

مشائی و احمدی نژاد با تکرار این جمله که امام زمان ربیع الانام است، تفسیر خود را از بهار و امام زمان بیان کرده اند. مشائی در جشن درختکاری در بستان غیر متعهدها می گوید: «بهار انسانی دائمی و همیشگی است چون همیشه فرصت آفریدن است. آنان که در مرتبه انسانی گوی سبقت را می‌ربایند از ظرفیت‌های مهم‌تری در خلق برخوردارند.»

منطقا در پندار مشائی دربارهٔ نقش و کارکرد دولت انتظار، منتظر نشستن برای اینکه کسی از فراسوی قرن ها بیاید و نظام جامعه را اداره کند، شبیه اسطوره های اگوست کنت خواهد بود، که نیازمند تفسیری انسان گرایانه است. با اعتماد به انسان و قدرت خلاقیت و آفرینندگی او می توانیم به انسان اعتماد کنیم تا آینده طلائی را برای خودش بسازد و با رشد خود، این نقش را ایفا کند. این دقیقا چیزی است که باشگاه بوداپست در حوزه معنویت به عنوان مأموریت خود تعریف کرده است. «آماده کردن مردم جهان برای تغییر با استفاده از معنویت، هنر و ادبیات.»

می توان گفت که موعود، یا منجی یک سیستم است، یک دولت صالح که مردم را در مسیر شکوفایی و الهی شدن پیش می برد، تا به کمال برساند. دولت انتظار پس از اینکه با تکیه بر قدرت و هوش و خلاقیت انسانی توانست نقش یازده امام را ایفا کند، به دولت ظهور تبدیل می شود، و نقش امام دوازدهم را نیز بر عهده می گیرد.

باور به ظهور امام زمان هم می تواند تفسیری اومانیستی داشته باشد و البته اومانیسم را می توان با رنگ و لعابی عرفانی و درون گرایانه توضیح داد. تفسیر اومانیستی امام زمان این است که امام زمان در درون همه ماست و باید او را از درون بیابیم تا در قلب هامان ظهور کند. استعداد آفرینندگی، بهاری بودن و تغییر جهان. کسی که امام زمان در درونش ظهور کرده، متفاوت می شود، امام زمانی می شود، بهاری می شود و می تواند دولت ظهور را تشکیل دهد. اگر نگوییم ولی می شود، ولایی می شود، بهاری می شود و خیلی چیزها می شود، که به طور خلاصه آنچه اندر وصف ناید آن شود. آنگاه اگر بخواهیم از او تجلیل هم بکنیم باید اذن داشته باشیم.

با توجه به همین موضوع است که در همایش نوآوری در صنعت گردشگری می گوید: «باجسارت بیشتر می گویم: دوره ای که کسی بخواهد دینی را بر دنیا حاکم کند و نگاه خاص مذهبی را بر دنیا حاکم کند گذشته است... این دوره ای نیست که هر کسی بخواهد یک دینی را در دنیا فراگیر کند. جهان در حال هم افزایی و همایش انسان هاست و این اجتناب ناپذیر است.» فاصله این خط با خط باور به حقیقت امام زمان بسیار است او که می اید تا پرچم لاله الاالله را برافرازد و سنت های پیامبر اسلام را زنده کند. با این وصف پرچم توحید که با ظهور امام زمان برافراشته خواهد شد به این معناست که پرچم وحدت جامعه انسانی با ظهور استعدادهای بشری برافراشته خواهد شد.

من نمی خواهم بگویم که ایشان شیعه نیست، یا مسلمان نیست، بر اساس تحلیل های ما بسیاری از مدعیان دروغین و سرکردگان عرفان های کاذب خودشان متوجه انحرافات شان نیستند، به همین علت بیمار معنوی اند و باید مورد مراقبت و حمایت و هدایت قرار گیرند. مشائی نیز از علم و علما فاصله گرفته و از ادعاها و اوهام و تفسیرهای شخصی خودش پرشده است. قدرت، نفوذ، کم اطلاعی و برخی از عوامل دست به دست هم می‌دهند تا یک نفر دچار بیماری های معنوی شود. در این صورت چنین کسی نیازمند به کمک و مراقبت معنوی است تا سلامت خود را بازیابد.

*** پس به نظر شما در ادبیات مشائی واژه های دینی در معنای حقیقی استفاده نمی شود و آیاادبیات ایشان را نمادین ارزیابی می کنید؟**

بله. خیلی صریح عرض کنم آقای مشائی گرایش زیادی به استفاده از ادبیات نمادین و شاعرانه دارد، بهار، درخت، انسان، خدا، انسان کامل، امام زمان و ... همه در ادبیات ایشان جنبهٔ نمادین پیدا می کنند و با آنچه یک مسلمان شیعه از این مفاهیم می فهمد بسیار متفاوت است. و به چنین ادبیاتی نمی توانیم اعتماد کنیم، چون مفاهیم در حال تغییر و متزلزل است.

در ادبیات نمادین هرچیز به چیز دیگری تبدیل می شود و باورها و اندیشه ها به هم می ریزد. ادبیات نمادین در دین وجود دارد و مجموعهٔ متشابهات را می سازد که باید با محکمات تعریف شود. به همین علت در کنار صدها آیه و روایتی که محکمات را می گویند، یک آیه یا روایتی هم داریم که برای بیان حقایق وصف ناپذیر از ادبیات نمادین استفاده شده است.

حالا اگر کسی بیاید، و استفاده از متشابهات و ادبیات نمادین را در بیان حقایق و مفاهیم دینی بالا ببرد، غیر قابل اعتماد خواهد بود. در این صورت متشابهات، محکمات را تغییر می دهند و تفسیر می کنند و محکمات هم به متشابهات تبدیل می شوند. در ادبیات ایشان خدا نمادی از کمال انسان است برای همین ایشان به صراحت در دیدار با ایرانیان مقیم آلمان می گوید، «اگر انسان بزرگ نشود خدا هم بزرگ نمی شود.» همچنین در مراسم تودیع و معارفه وزیر علوم می گوید: «انسان اهمیتش به همین علم است. اگر علم را برداریم انسان حذف می شود. انسان را که حذف کنیم ، دیگر نیازی به حذف خدا نیست ، زیرا خدا دیگر خودش حذف شده است.» ایشان خدا را یک ایده می داند که یک فرایند و محصول ذهنی در حقیقت خدا نمادی است از نیرو، هوشمندی و خلاقیت انسان. او به صراحت می گوید: « انسان‌ها نمی‌توانند خدایی داشته باشند که از درونیات آنها جدا باشد بلکه خدای ما انسان‌ها محصول دنیا و قدرت اندیشه ما است.»

***مشائی خدا را یک ایده برخاسته از نیازها و احساس ضعف‌ها و استعدادهای نهفته و نیروی آفرینندگی انسان می داند. و خدا نمادی است برای درونیات و نیروهای درونی و خلاقیت درونی انسان.**

مناسب است که این گفته را با نوشتهٔ یکی از اعضای باشگاه بوداپست مقایسه کنیم نیل دونالد والش که معتقد است مأموریتش تغییر نگرش مردم جهان نسبت به خداوند است. «چیز حیرت آوری دارد اتفاق می‌افتد ما قابلیتمان را به خدایانمان نسبت می دادیم و حالا این قابلیت را به اصل خودش یعنی خودمان. ما داریم چیزی می شویم که عادت داشتیم خدایان بخوانیم.» (ابداع زندگی ص۸۳) در حقیقت بهار انسانی دورانی است که انسان متوجه می شود خدا یک ایده ذهنی بوده است که بدون وجود انسان و آگاهی و ذهنیت او حذف می شود. انسان چون به قدرت‌ها و نیروی آفرینندگی خودش را باور نداشته است، ایده خدا را درست کرده، تا قابلیت های خود را به سوی او فرافکنی کند. برای همین اگر انسان کوچک باشد خدا هم کوچک خواهد شد. خدا فرافکنی همین درونیات است و حالا در روزگاری که پیش رو داریم، انسان این استعدادها را کشف می‌کند تا آینده را بسازد. از این روی یکی از مشترکات مشائی با طراحان و رهبران معنویت های نوظهور و عرفان های کاذب در باور به عصر جدیدی است که انسان با نیروی آفرینندگی و بزرگ شدن خودش آن را می سازد.

هماهنگی دیگر میان سخن مشائی و والش این است که والش از خدا می پرسد چه بشر پیش از این به راز خدا پی نبرد و نفهمید که خدا نیروهای درونی خود اوست؟ چرا اکنون این آگاهی پدید آمده است؟ خدا پاسخ می دهد که «علم و فناوری قدرت های تازه ای به ما داده اند که عظیم تر از قدرت هایی است که بشر تاکنون داشته است حالا می توانیم حقیقتا خودمان را با بشرهای جهانی خیلی کم سن و سال بخوانیم زمین بمثل یک کودکستان برای خدایان کوچک است ولی باید تکامل آگاهانه و اخلاقی را سریع یاد بگیریم.» (ابداع زندگی.ص۸۳)

مشائی نیز تأکید دارد که پیشرفت علمی بشر رسیدن به انسان جهانی و تشکیل خانواده جهانی را میسر کرده است او در جشن هنرمندان ایران می گوید: « در واقع خدا با خلقت انسان خدا آفرید.»

سخن دیگری به ایشان منسوب شده که البته ایشان توجیه کرده اند اما با منطق افکار و سایر سخنان شان هماهنگ است. در کنفرانس انجمن سالانه دانشگاه‌های باز با اشاره به سخنرانی‌اش در یکی از دانشگاه‌های آمریکا گفت : در آنجا گفتم چرا خدا محور وحدت انسان‌ها نیست و الان نیز تأکید می‌کنم که خدا محور وحدت انسان‌ها نیست و حتی امروز هم بشر به وحدت نرسیده است چرا که اگر به وحدت رسیده بود این همه خونریزی و جنگ صورت نمی‌گرفت . وی ادامه داد : کاوش‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که انسان به خدا اعتماد داشته است اما چرا خدا محور وحدت نشده است ؟ من می‌گویم مشکل این است که به تعداد انسان‌ها خدا هست و خدای هر انسانی با توجه به شناخت آن فرد از خدا با خدای فرد دیگر متفاوت است . ملت‌ها در طول تاریخ همواره یک خدا را نپرستیده‌اند چون انسان‌ها خداهای متفاوت دارند.»

بنابراین مشائی خدا را یک ایده برخاسته از نیازها و احساس ضعف‌ها و استعدادهای نهفته و نیروی آفرینندگی انسان می داند. و خدا نمادی است برای درونیات و نیروهای درونی و خلاقیت درونی انسان. مشائی در همایش درختکاری در بوستان غیر متعهدها چه می گوید: «ما مامور به آفریدن و آفرینش هستیم. ما خدایی هستیم و باید چون خدا خلق کنیم.»

به همین ترتیب امام زمان هم نمادی از انسان کامل است و انسان کامل کسی است که حکومت صالح را به دست می گیرد و انسان ها را به کمال می رساند، کمال انسان هم یعنی گذر از دین گرایی و رسیدن به انسان‌گرایی. پس انسان کامل مدیری است که از دین گرایی وخداگرایی گذشته و بر اساس اومانیست برای وحدت، صلح و تکامل انسان تلاش می کند. لزوما چنین کسی نیاز نیست که فقیه باشد، برای همین در ادبیات مشائی واژهٔ ولایی بودن جایگزین تأکید بر ولایت فقیه در عصر غیبت می شود.

از نظر او نیمه شعبان نماد بزرگ داشت نوع انسان و انسانیت است. به همین علت در مراسم ثبت میراث معنوی نیمه شعبان گفته است : «انسان بزرگتر از جهان است هیچ نقطه‌ای از عالم نیست که به انسان مربوط نباشد هیچ نقطه از عالم نیست که در آن منظوری از انسان وجود نداشته باشد امروز ما جزء کوچکی از جهان هستیم. »

استفاده از ادبیات نمادین دقیقا یکی از روش های مشترک معنویت‌های نوظهور و سرکردگان عرفان های کاذب است. به این ترتیب با ادبیات بسیار زیبا و مورد قبول مخاطب وارد می شوند و به تدریج در مجموعهٔ سخنان شان، نظام باورها و ارزش های مخاطب تغییر می کند. در حالی که آنها با سینهٔ ستبر و گردن کشیده در برابر منتقدان می ایستند و می گویند کدام جملهٔ من غلط است و با کدام حرفم مخالفید؟؟ مگر کسی جرأت دارد با امام زمان و خدا و انسان کامل مخالف باشد؟

حالا آقای مشائی باید مسئولیت همه این حرف ها را بپذیرد .

*** آیا آسیب شناسی ادبیات نمادین مشائی به آسیب های اعتقادی محدود می شود یا ابعاد دیگری هم دارد؟**

ما برای انتقال مفاهیم دینی به زبان هنر که زبانی نمادین است نیاز داریم، اما نه اینکه مفاهیم حقیقی خودمان را تبدیل به نماد کنیم. می‌توانیم برای انتقال مفاهیم دینی نماد پردازی کنیم؛ به طوری که برای مثال هر کس با دیدن گلدسته به یاد نماز و مناجات با خداوند بیفتد، نه اینکه نماز و خدا را به نماد تبدیل کنیم.

مشکل آقای مشائی در ادبیات شاعرانه و نمادینی که به کار می برد، دو انحراف بسیار بزرگ است، نخست اینکه مفاهیم و حقایق دینی را به نماد تبدیل می کند و حقیقت آنها را دگرگون می سازد و دیگر اینکه نمادهای شناسنامه دار انحرافی را به کار می برد. این موضوع در حال حاضر در افکار ایشان به یک فاجعه تبدیل شده است.

اجازه دهید به صراحت بگویم، مشائی جایی برای تعارف و در پرده سخن گفتن باقی نگذاشته است. یکی از موضوعات در به کار گیری نمادهای شناسنامه دار و رسوا «درخت» است. امیدوارم که نگویند که شما با درخت مخالفید، دشمن محیط زیست هستید. سخن در باب مفهوم نمادشناختی درخت است که آقای مشائی به صراحت از آن استفاده کرده است. و کار به جایی می رسد که هدیه شهردار شهر وایمار آلمان به ایشان «شجرهٔ المعبد» می شود. شجره المعبد را داشته باشید، تا عرض کنم که نماد چیست و چه معنایی دارد.

در مباحث نمادشناختی درخت یکی از مهم ترین نمادهایی است که معانی قابل توجهی دارد. درخت نماد انسان است، نماد، خداشدن انسان است، نماد پیوند انسانها باهم و نماد زندگی و جاودانگی است. ممکن است بگویید که این معانی چه اشکالی دارد؟ از شما می خواهم به فرازی از کتاب تورات توجه کنید، بخشی از «سفر پیدایش» که ماجرای اغواگری شیطان را بیان می کند، شیطان به صورت ماری در می آید و حوا را به خوردن از درخت آگاهی وامی دارد، سپس حوا از درخت آگاهی به آدم می دهد. پس از آنکه خداوند از خطای آنها آگاه می شود، می گوید: «حال آدم مثل ما شده و می داند چه چیز خوب و چه چیز بد است. مبادا از درخت زندگی نیز بخورد و برای همیشه زنده بماند.» به همین علت او از بهشت رانده می شود و میان آدم و درخت زندگی فاصله می افتد. به این ترتیب آرزوی خوردن از درخت جاودانگی یا درخت زندگی بر دل آدم می ماند.

کابالیست ها که به اصطلاح عارفان یهودی هستند، در جست وجوی راهی برای رسیدن به درخت زندگی برآمده اند، تا از آن نیز بخورند و خدایی شوند. آنها این ماجرا را این طور تفسیر می کنند، که انسان لطف خدا در بهشت را نخواست و در برابر او ایستاد، خدا هم این مبارزه را پذیرفت. آدم می خواست که خودش خالق لذت و زندگی خود باشد. و به درخت زندگی دست یابد. از اینجاست که خداگرایی پایان میابد و انسان به عنوان خالق و آفرینندهٔ زندگی و لذت و کامیابی، برای خود تصمیم می‌گیرد و خدایی می کند.

به داستان مشائی و شجره المعبد باز گردیم. او پس از دریافت نهال شجره المعبد می گوید: «این درخت درست است که کوچک است اما سرشار از زندگی است.»

مشائی از درخت به عنوان نماد زندگی و به آسمان رسیدن انسان سخن می گوید در اینجا به آسمان رسیدن با مفاهیمی نظیر عبودیت و بندگی و عشق به خدا و تسلیم شدن در برابر او توصیف نمی شود، بلکه با خالق‌شدن انسان، قدرت آفرینندگی و همچون خداشدن او تعریف می شود.

آگوست کنت معتقد بود که باید معبدی برای پرستش انسان ساخت و نماد انسانیت را در آن قرار داد و پرستید. حالا سوال من از آقای مشائی این است که شما شجره المعبد را به عنوان هدیه از شهردار وایمار پذیرفتید و از آن هدیه تجلیل کردید و آن را درخت زندگی دانستید. بدون شک می‌دانید، که این هدیه به چه معبدی تعلق دارد، و آن را خوب می شناسید. و می دانید که مرشد و راهنمای این معبد کیست. مرشدی که آدم و حوا را به خوردن از درخت معرفت نیک و بد ترغیب کرد و آنها را با درخت زندگی آشنا کرد.

بی پرده از ایشان می خواهم در مورد معبدشان، درخت به عنوان نماد زندگی و انسانیت، و از همه مهمتر مرشد و استاد اعظم این معبد توضیح دهند. که معمولا با نام لوسیفر معرفی می شود. اکنون هنگام آن است که ایشان به همه سوالات پاسخ دهند. چیزی از نظر مردم پنهان نخواهد ماند.

*** شاید منظور ایشان از درخت همان بهار و امام زمان باشد؟**

ایشان همه چیز را توضیح داده اند، نیاز به تفسیر ما نیست در همان مراسم درختکاری غیر متعهدها می گوید: «بهار انسانی دائمی و همیشگی است چون همیشه فرصت آفریدن است. آنان که در مرتبه انسانی گوی سبقت را می‌ربایند از ظرفیت‌های مهم‌تری در خلق برخوردارند. انبیا، اولیا و پیشگامان اندیشه‌های توحیدی انسان‌هایی هستند با ظرفیت‌های بیشتر برای خلق.» بهاری که ایشان از آن سخن می گویند، یک استعداد جاری در همه انسان هاست. یک فرصت است. یک ظرفیت انسانی است، استعداد آفریدن. بهار در ادبیات ایشان یک شخص نیست، هرکس ممکن است، به این استعداد برسد، لزوما یک شخص مشخص مصداق آن نیست. به خصوص کسی که همهٔ هویتش بندگی و پاکی و تقواست، به هیچ وجه او نمی تواند مصداق این توضیحات باشد. بهار، انسانی است. دائمی و همیشگی است، یک استعداد و فرصت است که انسان ها در دست یابی به آن گوی سبقت را از یکدیگر می ربایند. بهار فرصت و قدرت خلاقیت است. امام زمان هم، بهار است، این واژه نیز نمادی است از فرصت و قدرت خلاقیت انسانی، تا آینده ای بهتر را برای خود بسازد. با گذر از دوره خداگرایی و دین گرایی، بر اساس انسان گرایی، خالق آینده طلایی خود باشد.

*** مروج یک جریان انحرافی ناگزیر است در قالب آموزه های دینی و با مفاهیم و واژگان معنوی سخن بگوید. مشائی به خوبی با به کار گیری ادبیات استعاری، تحریف معانی دینی را انجام داد، و اکنون باید پاسخگو باشد.**

ما معتقدیم که امام زمان باب الله است و خدا از طریق او اعطا می کند. ما امامان را عبد محض و تسلیم محض خدا می دانیم نه کسانی همچون خدا. این جا تفاوت نگاه انسان گرا و نگاه خداگرا به انسان کامل آشکار می شود. استقلالی که در توصیف «آفریننده همچون خدا» وجود دارد، برازندهٔ عبد خدا نیست. بهار مشائی خلاقیت است و انسان های بهاری انسان هایی هستند که ظرفیت بیشتری برای خلق کردند دارند، همچون خدا. خلق کردن لذت این ها عین سخنان ایشان است. و آقای مشائی ناگزیر است مسئولیت حرف هایی را که زده بپذیرد.

*** نظرتان در مورد تأکید مشائی بر صلح و دوستی و عشق میان انسان ها چیست؟**

این سخن هم به خودی خود بسیار خوب است و عقل و دین آن را تأیید می کند، اما باید ببینیم چه کسی و در چه نظامی از آموزه ها و باورها این سخن را می گوید، دولت آمریکا هم می گوید ما برای صلح تلاش می‌کنیم، اما جنگ به راه می اندازد، برای اینکه منظور او از صلح این است که دیگران تسلیم آمریکا شوند و سلطه او را بپذیرند و با او صلح کنند. چنین صلحی با خداگرایی و روح توحید که نفی عبودیت غیر خداست، نمی سازد.

تأکید اسلام بر صلح بر اساس خداگرایی و اسلام است. اینکه همهٔ انسان ها تسلیم خدا شوند و به سلطه بر یکدیگر و ستم و بهره کشی پایان دهند و با عشق و ایمان به خالق مهربان هستی، مخلوقات او را دوست بدارند و به خدمت برای آنها افتخار کنند.

بر اساس تفکر انسان گرایی و عرفان اومانیستی عشق و وحدت جامعهٔ انسانی به معنای هم افزایی انسان ها و خدایی شدن آنها و غلبه بر نیروی خدایان است. در حقیقت عشق و دوستی میان انسان ها در تقابل با خداگرایی قرار می گیرد. نماد درخت زندگی هم در همین جا به عنوان موضوع مورد مناقشه میان خدا و انسان مطرح می شود و در معبد اومانیستی که شیطان بانی و استاد اعظم آن است، ستایش می شود.

از این روست که کابالا آموزه های معنوی ناخداگرایانه و انسان گرایانهٔ خود را در عشق و صلح میان انسان ها خلاصه می کند. و عشق را نمادی از ایستادگی انسانیت در برابر اقتدار خداوند می داند. بنابراین اگر صلح و عشق و دوستی میان انسانها بر اساس بندگی و عبودیت و تسلیم شدن در برابر خداوند باشد، آن چیزی است که پیامبران بر آن تأکید داشته اند، اما اگر بر اساس انسان گرایی مطرح شود، به عنوان کانون قدرتی در برابر خداوند پنداشته شده است. کانونی برای هم افزایی انسان ها تا در تبعیدگاه شان بهشت را خلق کنند و از بهشت خدا بی نیاز شوند. و خودشان آفرینندهٔ لذت و زندگی و بهار باشند.

*** در پایان از انحرافاتی که به نظر شما در افکار مشائی وجود دارد، یک جمع بندی بفرمایید.**

به نظر من اگر کسی می خواست در این چند سال ارزش‌ها و باورها و نمادهای ضد دینی، ضدخداگرایی و شیطانی را در کشور ما ترویج کند، بیش از آنچه مشائی گفت و عمل کرد، نمی توانست کاری انجام دهد. کسی که بخواهد در یک کشور دینی، انقلابی با وجود این همه مردم آگاه و علمای بزرگ و پرهیزکار، مفاهیم و باورهای ضد دینی و شیطانی را بیان کند، بهتر از این نمی توانست.

مسلم است که مروج یک جریان انحرافی ناگزیر است در قالب آموزه‌های دینی و با مفاهیم و واژگان معنوی سخن بگوید. مشائی به خوبی با به کار گیری ادبیات استعاری، تحریف معانی دینی را انجام داد، و اکنون باید پاسخ گو باشد. من به ارتباط افکار ایشان با آگوست کنت اشاره کردم، اما افراد، گروه ها و سازمان های جهانی وجود دارند، که بر اساس تئوری تکامل اجتماعی، ادامه دهندهٔ افکار او هستند. به روشنی عرض کنم که مشائی مجری استراتژی هایی است که اروین لازلو، باربارا ماکس هابرد و همکاران شان طراحی کرده‌اند. مشائی ایده های آنها را به زبان دینی و فرهنگی ما ترجمه کرده است و این ترجمه به قیمت تحریفات معنوی بسیاری انجام شده است.